

بسوخت دیده ز حیرت

نقدی به تصحیح جدیدی از «دیوان حافظ»

جمشید سروشیار

عددی؛ ولی در شرایط مساوی، ضبط اکثریت یکی از معیارهای انتخاب بوده است.

(۲) اعتقاد و سپس اصل دیگر این بوده است که جمله یا عبارت، هرچه طبیعی‌تر و دستوری‌تر باشد، احتمال صدورش از حافظ بیشتر است.

(۳) تلفظ عادی و طبیعی کلمات - به شرط آن که وزن شعر اجازه دهد - بر تلفظ تغییر یافته بی‌دلیل ترجیح دارد.

(۴) کلمه و عبارت و تعبیر در شعر حافظ، هرچه هنری‌تر باشد، حافظانه‌تر است.

(۵) استفاده از استدلال و تحلیل منطقی - معنی‌شناختی.

(۶) هیچ کلمه‌ای بدون داشتن پایگاه لفظی و پشتوانه نقلی نیامده است، مگر به ندرت در مورد اصل پنجم و به ندرت در مورد اصل هفتم.

(۷) توجه به کاربردهای قدما و سنت و سلیقه‌های ادبی در شعر پیش از حافظ.

(۸) به شرط وجود پشتوانه نقلی و راه‌دادن اصول دیگر، از تبدیل ضبط کهن‌تر - که غریب‌تر می‌نماید - به ضبط جدیدتر - که مانوس‌تر می‌نماید - پرهیز شده است.

مصححان انگیزه خود را، برای این اقدام تازه به تصحیح، دو امر قلم داده‌اند: نخست این که شش نسخه معتبر مستند خویش را - که هر یک در نوع خود ممتاز است - یک کاسه کرده یک جا

حاشیه:

(۱) حافظ، به سعی سایه [=هوشنگ ابتهاج]، چاپ پنجم، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۶، ص ۴۸.

«دیوان حافظ». قرائت‌گزینی انتقادی، به کوشش هاشم جاوید و بهاء‌الدین خرمشاهی. فرزاد روز، تهران ۱۳۷۷، چهل‌وشش + ۶۲۲ صفحه.

دیوان حافظ به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی -رحمة الله علیهما- پس از گذشت قریب شصت سال از طبع نخستین آن، «هنوز معتبرترین نسخه و مأخذ و مرجع نقل کلام حافظ است. و اگر مبالغی سهو و خطاهای ناگزیر در آن رفع شود، همچنان یکی از بهترین نسخه‌های دیوان حافظ خواهد بود... و هر نسخه‌ای از دیوان حافظ که ساخته و پرداخته شود باید با این محک پراعتبار سنجیده شود.»^۱ اینک آقای خرمشاهی به معاونت جناب جاوید در این طبع تازه به قصد تنقیح و تهذیب همین نسخه بلندآوازه کمر همت بر میان بسته است.

در این تصحیح، متن قزوینی - غنی را، که اساس کار است، با متن شش نسخه معتبر چاپی دیگر (عکس نسخه خطی سید عبدالرحیم خلخالی، مورخ ۸۲۷ به نشان «ل»؛ نسخه شادروان دکتر خانلری، به نشان «خا»؛ نسخه مصحح دکتر جلالی و وصال، به نشان «جلان»؛ نسخه دکتر عیوضی و بهروز، به نشان «عب»؛ نسخه مصحح دکتر نیساری، به نشان «نی»؛ نسخه ابتهاج - سایه، به نشان «سا») به مقابله آورده و آنچه را برحسب اصول موضوعه هشتگانه خویش، در نسخه اساس مجروح یا مرجوح تشخیص کرده با ضبطی دیگر از نسخ سته مذکور تعویض نموده‌اند. اصول مختار و روش کار مصححان در این تصحیح یا - به تعبیر خودشان - «قرائت‌گزینی انتقادی» به قرار ذیل است:

(۱) توجه به ضبط اکثریت نسخه‌ها نه به نحو مکانیکی و

در هر دو نسخه یکسان است، ولی ترتیب غزلها در بعض قسمتهای نسخه جدید - به علتی نامعلوم و نامذکور - برابر طبع قزوینی نیست. نیز در مقابله نسخه اساس با شش نسخه دیگر، ابیاتی چند - که شمار آنها از ده بر نمی‌گذرد - به برخی غزلها درافزوده‌اند. باری، در سراسر غزلها، موارد اختلاف دو نسخه ظاهراً حدود سیصد مورد است. این نیز گفته آید که این موارد، گاه سخت ناچیز است یا اصلاً اختلاف نیست، مانند تفاوت رسم‌الخط یک کلمه و کاست و افزودن یا فرق یک حرف، که اگر آن را در حساب نیاوریم، تعداد غزلهای یکسان و غزلهای «یک مورد اختلاف‌دار» بیشتر خواهد شد. اینک نمونه‌هایی از این گونه اختلافها:^۲

دوست‌تر / دوستر (صفحه ۴ / سطر ۷) خدا / خدای (۲/۳۰، ۲/۲۲۲)
 کو / کوی (۳/۵۰، ۳/۵۳) منما / منمای (۵/۱۷۳) بنما / بنمای
 (۱/۲۵۶) نما / نمای (۲/۳۸۲) گو / گوی (۵/۲۲۶، ۱/۲۹۵، ۵/۳۱۴)
 مو / موی (۷/۱۷۷) بشو / بشوی (۲/۲۷۸) خو / خوی (۴/۲۹۰)
 مفرما / مفرمای (۶/۴۲۰) آی / آوی (۴/۴۷۶، ۷/۴۸۵) مهرو / مهروی
 (۸/۴۹۰) دل‌افکاران / دل‌افکاران (۳/۴۰) ورنی / ورنه (۵/۵۳)
 (۷/۷۳) دلفروز / دل‌افروز (۱/۶۷) ار / ور (۱۱/۹۴) حسن و خط /
 حسن خط (۱/۱۱۶) آنچه / وانچه (۱/۱۴۳) آخر / واخر (۲/۳۰۵)
 تلقین و / تلقین (۳/۳۵۴) بس / و بس (۵/۳۷۰) رونق و ناموس / رونق
 ناموس (۱/۳۹۷) بیرس / بیرس و (۱۰/۴۱۴) زهد و ریا / زهد ریا
 (۸/۴۱۶) آب / و آب (۲/۴۳۵) گوش / هوش / گوش هوش
 (۴/۴۴۲) عاشق / عاشقی (۹/۱۲۹) زانچه / زانچ (۵/۱۳۳) عقیقی /
 عقیق (۸/۲۹۹) جنگ / جنگی (۵/۳۸۴) ساغر / ساغری (۵/۴۵۱)
 فشان / افشان (۸/۴۵۶) فتوی / فتوا (۷/۲۴۴، ۱/۳۱۹، ۹/۳۸۰)
 (۷/۳۹۹) تقوی / تقوا (۲/۲۶۶) دنی / دنیا (۷/۲۹۱) طوبی / طویا
 (۲/۳۵۴) بدین / برین (۸/۱۷۹) بدان / برآن (۶/۱۸۱)
 واگرمی / وگرمی (۵/۲۲۸) بیچارگان نظاره / نظارگان بیچاره (۲/۲۲۱)
 وزو / وزاو (۱/۲۴۶) فارس / پارس (۴/۲۵۰) براو / براو (۳/۳۱۱)
 ندیدم و نشنیدم / نه‌دیدم و نه‌شنیدم (۱/۳۲۲) جور تو / جور از تو
 (۲/۳۶۲) برکی / کی بر (۲/۳۶۹) زدم بر آب / بر آب زدم (۵/۳۹۲)
 کشته‌زار / کشتزار (۴/۴۱۵، ۹/۴۶۸) خاقانی / قآنی (۶/۴۷۵) و
 مواردی دیگر.

*

□ صفحه ۳ / سطر ۳، درباب «باد شرطه» نوشته‌اند: «در کتابهای تاریخ و جغرافیا و متنهای ادبی گذشته، «باد شرطه = باد موافق» را شاید با الهام از قرآن (=ریح طیبه) همه جا «باد خوش» نوشته‌اند...»، اولاً «باد شرطه» تعبیر شایعی نبود، که در «کتابهای تاریخ و جغرافیا و متنهای گذشته» فراوان به کار رفته باشد. این واژه ظاهراً واژه‌ای بومی است و در دریای پارس و سرزمینهای حاشیه:
 (۲) در ترتیب این کلمات، کلمه نخست ضبط قزوینی و کلمه دوم ضبط خرمشاهی و شماره اول شماره غزل و شماره دوم شماره بیت در دیوان چاپ خرمشاهی است.

عرضه دارند و با این «جامع‌النسخ» بدیع، «خوانندگان و محققان را از مراجعه به این شش نسخه بی‌نیاز گردانند»؛ و امر دوم (که بسی جدی‌تر و کارسازتر و مشکل‌گشا تر از نخستین است) آن که با پشتوانه اُتس مادام‌العمری که با شعر حافظ دارند، نقادانه به تمامی و یکایک دگرسانتها (=نسخه‌بدلها) و دگرخوانتها (=اختلاف قرائتها) بپردازند. به اعتقاد ایشان، طی هفتاد سال اخیر، انعکاس ساده و گاه مکانیکی نسخه‌بدلها و اختلاف قرائت در دهها تصحیح و طبع دیوان حافظ، شاید برای معدودی خواص اندکی فایده در برداشته، ولی برای اکثریت عظیم خوانندگان بی‌فایده بوده و حتی بی‌معنی می‌نموده است.

درباب امر نخست، نویسنده این سطور -خلاف نظر آقایان- تصور نمی‌کند که یک کاسه کردن نسخه‌های ششگانه محققان را از مراجعه بدان نسخ بی‌نیاز گرداند؛ زیرا آنچه در «مقبوله» ایشان یک کاسه شده تنها متن مختار مصححان نسخه‌های ششگانه است، حال آن که در این نسخ آن چه بیش سزاوار اعتنای اصحاب تحقیق است نسخه‌بدلهاست، که بعضی محققاً بر متن منتخب مصححان راجح بل ارجح است. فرآورده حضرات خوانندگان نامحقق را نیز به کار نمی‌آید، چه این طایفه را اساساً پروای این لون مقولات ملال‌آور نیست و در شعر، همه در جست‌وجوی شور و حالند نه به دنبال قیل و قال.

و در باب امر دوم، اولاً، اگر مراد آقایان از نسخ پرنسخه بدل بی‌فایده بی‌معنی دیوان حافظ، نسخه‌هایی چون حافظ شادروان خانلری و حافظ بزرگوارانی مانند جلالی و عیوضی و نیساری باشد زهی ناانصافی! ثانیاً، اگر بنا دارند در عالم حافظ‌پژوهی اعتنا به تمامی (?) نسخه‌بدلها و اختلاف قرائت را کاری بی‌سابقه شمارند و در کارنامه ابداعات و حسنات اعمال ادبی خود ثبت نمایند، بر دیگران جفا رانده‌اند؛ آخر مگر نه این است که قدسی و پژمان و فرزاد و انجوی و یکتایی و کمالیان و محیط و برومند و سهیلی و شاملو و سایه و... نیز -علی طبقاتهم و مراتبهم- «قرائت»های خویش از حافظ را از میان انبوهی نسخه‌بدل و اختلاف قرائت بسته و گزیده و در رد و قبول وجوه مختلف به دلائل و احتجاجها پرداخته و «لِم» و «لَأُسَلِّم»ها درانداخته‌اند؟ باسر سخن شویم:

مجموع خرمشاهی در شمار غزلها مطابق طبع قزوینی است: ۴۹۵ غزل دارد که افزون بر نیمی از این شمار (چیزی بیشتر از ۲۶۰ غزل) عیناً همان است که در نسخه آن مرحوم آمده است و حدود ۱۵۰ غزل تنها یک مورد با نسخه آن بزرگوار اختلاف دارد و از مانده غزلها، در افزون بر ۶۰ غزل با آن نسخه دو مورد و در باقی سه مورد اختلاف وجود دارد و تعداد غزلهایی که چهار مورد اختلاف داشته باشد بغایت اندک است. توالی و ترتیب ابیات غزلها

این توضیح، ایهام تناسبی که میان «ترک» و «پارسی» از سوی و تناسبی که بین «پارسی» و «گو» (از مصدر «گفتن»: سروخواندن و تغنی) از سوی دیگر، هست، نیازمند یاد کرد نیست.^۴ در مصراع دوم همین بیت به جای «رندان پارسا»، «پیران پارسا» را پذیرفته و در توجیه انتخاب خویش گفته‌اند: «آن که به عمر و افزایش آن احتیاج دارد پیراست». نویسنده این سطور را با این توجیه کاری نیست، آنچه در معنی «پارسا» در این بیت آورده‌اند برای او بدیع است؛ گفته‌اند: «پارسا به معنی پرهیزگار نیست، بلکه به معنای فارسی (شیرازی) است، چنانکه خود حافظ در جای دیگر گوید:

تازیان را غم احوال گرانباران نیست / پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم» و جز این دو بیت که در آن «پارسا» را به معنی «شیرازی» گرفته‌اند، در ذیل بیت: مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ / ولی معاشر رندان پارسا می‌باش، نیز چنین افاده مرام کرده‌اند: «عب، خا، نی، جلان، رندان آشنا»، باید توجه داشت با آن که «آشنا» با «بیگانه»، تضاد و طباق دارد، ولی «پارسا» با «بیگانگان» همین وضع را دارد، زیرا طبق تحقیق مرحوم قزوینی و دیگران (؟) پارسا به معنی پرهیزگار نیست، بلکه به معنای «پارسی / فارسی» است، چنانکه در جای دیگر می‌گوید: تازیان را غم احوال...». نویسنده این سطور عجله در آثار محققانه شادروان علامه قزوینی جایی بدین نکته باز نخورده است که «پارسا» به معنی «پرهیزگار» نیست و در ابیات منقول آقایان در معنای «شیرازی» است. همه آنچه آن بزرگ در این معنی دارد (و مستفاد از فرهنگنامه‌های متأخر است) شش کلمه است، آن هم ذیل «پارسایان» نه «پارسا». این شرح موجز که در توضیح کلمه مذکور (=پارسایان) در بیت «تازیان را غم احوال...» است و در «فهرست اسامی امکنه و قبایل» دیوان حافظ درج است، چنین است: «پارسایان: یعنی اهل پارس، در مقابل تازیان».^۵ دریاب واژه «پارسا» در معنی «فارسی» تعلیق این مطلب شاید بی‌فایده نباشد که در فرهنگنامه‌های قدیم زبان دری چون لغت اسدی و حاشیه:

۳) رک: گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، ص ۳۹۵. در آثار سعدی، این واژه چهار بار به کار رفته است. نیز رک: تاریخ و صاف، طبع محمد مهدی ارباب، ص ۱۰۷؛ مقاله قزوینی، مجله یادگار، سال چهارم، شماره اول و دوم، ص ۶۳؛ مجله نشر دانش، بهار ۷۸، ص ۴۸. مقاله دکتر علی‌اشرف صادقی و در مکتب استاد، سعید نفیسی، عطایی، تهران ۱۳۴۴، ص ۱۵.

۴) در تحقیق واژه «پارسی / فارسی»، نویسنده این سطور مقاله‌ای دارد که سالها پیش در مجله آینده (آذر- اسفند ۵۹، ص ۶۷۱) و حافظ‌شناسی (جلد دهم، زمستان ۶۷، ص ۱۷۷) به طبع آمده است.

۵) دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، کتابفروشی زوار، تهران [بدون تاریخ]، ص ۳۹۴.

نزدیک بدان شناخته بوده، از این رو دوسه متن (کلیات سعدی، تاریخ و صاف، دیوان حافظ) پارسی اصیل قدیمی که این واژه را دربردارند، از اقلیم پارس‌اند و شاهد فرهنگنامه‌هایی که این واژه را ضبط کرده‌اند، شعرهای سعدی و حافظ است. «شرطه» خلاف تصور بعضی، عربی نیست و کسی تاکنون ریشه آن را بدرست نشناخته است. ثانیاً به معنی «ریح طیبه» و «باد خوش» نیز نیست و الا سعدی نمی‌فرمود:

با طبع ملولت چه کند دل که نسازد

شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی^۲

□ ص ۴/س ۳، در بیت:

ترکان پارسی‌گو بخشنندگان عمرند

ساقی بده بشارت پیران پارسا را

ضبط چهار نسخه دیگر را که «ترکان پارسی‌گو...» است بر متن قزوینی: «خوبان پارسی‌گو...» ترجیح نهاده و در توجیه این ضبط نوشته‌اند: «خوبان فارسی و ایرانی خواه و ناخواه پارسی‌گو هستند و این فی‌نفسه فضیلتی برای آنان نیست، بلکه حتی نوعی حشو است؛ لطف معنی در این است که سخن از زیبارویانی باشد که علاوه بر هنر زیبایی (؟) از هنر زیبایی‌گویی نیز برخوردار باشند». نویسنده این سطور نیز «ترکان پارسی‌گو» را می‌پسندد ولی نه بر بنیاد حرفهای ایشان، بل بر این اساس که در متون گذشته «پارسی» به معنی «غزل» خاصه «غزل ملحون» (=غزلی که در پرده موسیقی راست آید) نیز هست، اگر چه این معنی از همه فرهنگنامه‌های فارسی فوت شده است. از شواهد دیگر این واژه اتفاقاً بیتی دیگر از حافظ است که در بعض نسخ اصیل دیوان وی در همین غزل و گاه بدل بیت مانحن فیه درج است و در آن از این کلمه به صراحتی بیشتر معنی غزل ملحون برمی‌آید و آن بیت این است:

گر مطرب حریفان این «پارسی» بخواند

در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

در جواهرالاسرار خوارزمی که شرح مثنوی مولاناست نیز این واژه در معنی «غزل» بارها به کار رفته است. در این متن، مؤلف، دیوان غزلیات مولوی را «دیوان فارسی» می‌خواند و چون بخواهد بیت یا ابیاتی از این دیوان کبیر را شاهد سخن خویش آورد، پیش از نقل نویسد: در «فارسی» (=دیوان غزل، غزلیات) فرماید: ... با

در این وجه، افزون بر این که «بازچیدن»، (بازچیدن دانه = جمع کردن دانه) معنی صحیح و متناسبی می‌یابد، بیت از یک تناسب زیبایی نامتکلفانه (= دام و دانه) نیز برخوردار می‌شود و از بند یک تکرار ناحفاظانه (= تکرار دام) آزاد می‌گردد.

□ ص ۱۳/س ۱، ذیل این بیت:

هر که را خوابگه آخر مشتی خاک است

گو چه حاجت که به افلاک‌کشی ایوان را

نوشته‌اند: «مصرع اول - طبق ضبط قزوینی - بی‌اشکال است؛ سکنه ملیحش در شعر حافظ سابقه دارد: خم می‌دیدم خون در دل و پا در گل بود» [(غزل ۲۰۷، بیت ۶)] و همین مصرع را جایی دیگر (ص ۱۶۳) شاهد استعمال «دیدم و...» در شعر حافظ خرج کرده‌اند: خم می‌دیدم و خون در دل و پا در گل بود!

□ ص ۱۳/س ۱۳، ذیل این مصرع:

راه دل عشاق زد آن چشم خمارین

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی "خماری" است. "خمارین" بر وزن "نگارین" مطبوع تر می‌نماید» (؟). اگر «نگارین» به کسر اول باشد، نویسنده این سطور نمی‌داند که در چه قاموسی باید «خمارین» بدین وزن را سراغ کند؟

□ ص ۲۲/س ۷، ذیل این بیت:

دور است سر آب از این بادیه هشار

تا غول بیابان نفریید به سرایت

نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان: "در این بادیه"». به نظر راقم این کلمات همین وجه اخیر (= در این بادیه) معقول‌تر و زیباتر می‌نماید، چه، اولاً، برکه‌ها و آبگیرها در دل بادیه‌هاست نه بیرون از آن؛ و دیگر آن که میان «دور» و «در» از حیث موسیقائی نسبتی هست که میان «دور» و «از» نیست و سدیگر این که این وجه از پشتوانه نقلی معتناهی نیز برخوردار است: چهار نسخه از هفت نسخه.

□ ص ۲۶/س ۹، ذیل این بیت:

برسان بندگی دختر رز گو بدر آی

که دم همت ما کرد زیند آزادت

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی "دم و همت" است، اما "دم همت" درست است». از میان نسخه‌های مرجع ایشان، فقط «نی» و «ل»، «دم همت» دارند و باقی نسخ و نیز ۲۲ نسخه از نسخ نیساری و

حاشیه:

۶) واژه‌نامهک، تألیف عبدالحسین نوشین، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۰۰.

۷) عقل و عشق، تألیف صائن‌الدین علی بن محمد تُرکه اصفهانی، تصحیح و تحقیق اکرم جودی نعمتی، دفتر نشر میراث مکتوب، تهران ۱۳۷۵، ص ۹۵.

صحاح‌الفرس و فرهنگ قواس و... این کلمه بدین معنی ضبط شده است و لغت‌نامه‌های متأخر هم که آن را ضبط نموده‌اند - اگر شاهدهی از استعمال آن ذکر کرده باشند - شاهدشان بیت مذکور حافظ است. در این اواخر، شادروان عبدالحسین نوشین دو شاهد از شاهنامه فردوسی در این معنی ثبت و واژه‌نامهک خویش کرده است که نظر دیگر محققان در این باب، معارض قول اوست.^۶

□ ص ۵/س ۱۴:

به خدا که جرعه‌ای ده تو به حافظ سحرخیز

که به وقت صبحگاهان اثری بود دعا را

مصرع دوم بیت بالا مطابق نسخه سایه است. ضبط قزوینی چنین است: که دعای صبحگاهی اثری کند شما را. در ردّ وجه قزوینی نوشته‌اند: «"اثری کند شما را" زبان حافظ نیست و در جای دیگر هم دیده نشده...» (؟) مصححان محترم البته می‌دانند که «ان» در «صبحگاهان» پسوندی است که دلالت بر وقت و زمان دارد و بعضی آن را پسوند توفیت هم خوانده‌اند و جمع آن با کلمه «وقت» (= وقت صبحگاهان) از حیث دستوری و بلاغی بی‌ایراد نیست، با این وصف مخلص را جرأت آن نیست که به ضرس قاطع بگوید: جای دیگر دیده نشد!

□ ص ۶/س ۱۳:

نصیحت گوش کن جاننا که از جان دوستر دارند...

در حاشیه مصرع بالا نوشته‌اند: «عب، خا، نی، سا، ل: "دوست‌تر دارند"، ضبط قزوینی: "دوست‌تر دارند". این تلفظ و املاء کهن است، پشتوانه نقلی (نسخه‌ای) آن هم معتناست، یعنی ۵ نسخه از ۷ نسخه». حاشیه غلط و مبهم است و درست آن باید چنین باشد: عب، خا، نی، سا، ل: دوستر دارد. این تلفظ و املاء کهن است. ضبط جلان: دوستتر؛ ضبط قزوینی: دوست‌تر. پشتوانه نقلی (نسخه‌ای) متن معتناست، یعنی ۵ نسخه از ۷ نسخه.

□ ص ۹/س ۳:

عنقا شکار کس نشود دام بازچین

کاینجا همیشه باد به دست است دام را

نویسنده این سطور، تعبیر «دام بازچیدن» را ناموجه می‌شناسد و تردید دارد که بتوان شاهدهی دیگر از استعمال آن در آثار فصیح نظم و نثر پارسی یافت؛ نیز این بیت را (که نسخه بدل مقبولی هم در نسخ قدیم و جدید دیوان ندارد) با تکرار کلمه «دام» چندان دلپذیر نمی‌یابد. به اعتقاد وی ضبط ذیل از این بیت که روایت صائن‌الدین علی بن محمد بن محمد تُرکه اصفهانی (درگذشته ۸۳۵) از افاضل عالمان معاصر حافظ است، درست‌ترین صورت آن است:

عنقا شکار کس نشود دانه بازچین

کاینجا همیشه باد به دست است دام را^۷

بسوخت و در آئین عشق‌بازی خویش (یا: آئین عشق‌بازیش) هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است. ضمیر «او» راجع به «حافظ» است و بد هم خوانده نمی‌شود و شعر با آن هیچ کم و کسر نیز ندارد.

□ ص ۳۹/س ۱۲، ذیل این بیت:

تاب خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو

در هوای آن عرق تاهست هر روزش تب است افاده نموده‌اند: «ضبط قزوینی "عکس خوی"، اما بر عارض معشوق، عکس خوی نیست، بلکه خود آن است که از گرما تافته است و با تناسب "تب" در آخر بیت، "تاب" پذیرفتنی است.» ضبط «تاب» البته بی‌ایراد است، اشکالی که به کلمه «عکس» گرفته‌اند، ایراد دارد. یکی از معانی «عکس»، «تاب» و «پرتو» و «تلاؤ» و «تاییدن» است و حافظ، خود، چند بار این واژه را بدین معنی به کار برده است، از آن جمله: ... آتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت^{۱۳} / ... مگر آن که عکس رویش به رهم چراغ دارد^{۱۴} / مهر تو عکسی بر ما نیفکند.^{۱۵} در بیت حاضر نیز از «عکس» همین معنی مراد است.

□ ص ۴۰/س ۱۰، ذیل این بیت:

مرا و سروچمن را به خاک راه نشاند

زمانه تا قصب نرگس و قبای تو بست

گفته‌اند: «ضبط قزوینی بدون واو است [=نرگس قبا] چیزی به نام "قصب نرگس قبا" نداریم تا آن را ببندند. "قصب" هم به معنی "تی" است هم "پارچه" و "لباس ابریشمین"؛ حافظ از این دو معنی استفاده کرده و اندام نرگس را به پیکری که پارچه قصب سبز یا قبای قصب پوشیده، تشبیه کرده است. یعنی زمانه تا قبای ناز را بر بالای تو و پیراهن قصب را بر نرگس پوشانده، مرا در غم عشق تو و مرغ چمن را در سودای نرگس به خاک راه نشانده.» اولاً، آقایان محترم که در شمار فضائل پرشمارشان، شاعری نیز محلی

حاشیه:

- ۸) سایه به سایه، نجیب مایل هروی، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۸، ص ۲۷.
- ۹ و ۱۰) شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، نیویورک ۱۳۶۶، ص ۹۵.
- ۱۱) گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۲۶.
- ۱۲) کشف الاسرار و عدة الابرار، تألیف رشیدالدین میبیدی، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، تهران ۱۳۳۱، ص ۶۵۳.
- ۱۳) دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمدقزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۶۰.
- ۱۴) همان، ص ۷۹.
- ۱۵) همان، ص ۲۸۹.

ظاهراً همه یا قریب به اتفاق منابع ابتهاج (= سایه)، «دم و همت» ضبط نموده‌اند. این نیز گفته آید که: «"دم و همت" هنوز هم در برخی از گونه‌های شرقی زبان فارسی تداول دارد».^۸

□ ص ۳۵/س ۱۷، ذیل این بیت:

بسوخت حافظ و در شرط عشق و جانبازی

هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی: "عشق‌بازی او" از نظر فصاحت کم و کسر دارد، یعنی "او" بد خوانده می‌شود و معلوم نیست راجع به کیست». این نقص و ابهام باعث آمده است که ضبط قزوینی را مرجوح شمرده ثبت نسخه‌های «نی» و «جلان» و «سا» را برگزینند.

ضبط قزوینی هیچ کم و کسری ندارد. باید «عشق‌بازی» را به «او» اضافه کرد و آقایان چنین نکرده‌اند. در این باب شرحی در بایست است و آن این که: قدمای ما در نظم و نثر گاه ضمیر شخصی گسسته را به جای ضمیر مشترک و ضمیر شخصی پیوسته به کار می‌برند و در این حال اگر اسم و ضمیر همراه آن مفعول واقع شوند، برای خواننده ناآشنا غریب یا نادرست می‌نماید. این قاعده در بعضی لهجه‌های رایج ایرانی نیز هنوز متداول است؛ فی‌المثل در بعض جاها به جای این که بگویند: «کتابت را به من بده» یا «کتاب خود را به من بده»، می‌گویند: «کتاب تو را به من بده». یا بجای «کتابتان را به من دهید»، می‌گویند: «کتاب شما را به من دهید». و این -خلاف تصور بعضی- نادرست نیست. چنانکه گفتیم این استعمال در قدیم شایع بوده است، مثال:

همی گفت اگر بیش بالین من

نبینم سه ماه جهان بین من^۹ (من = م یا خود)

دیگر:

برایشان گشاده کنم راز من

بهر کار هستند انباز من^{۱۰} (من = م یا خود)

دیگر:

گوش تواند که همه عمر وی

نشود آواز دف و چنگ و نی^{۱۱} (وی = ش یا خود).

دیگر:

گر در خور آن نیم که رویت بینم

باری به سر کوی تو قربانم کن^{۱۲} (تو = ت یا خود).

با این شرح، معنی بیت حافظ با ضبط قزوینی چنین است: حافظ

دازد، بفرمایند در شعر پارسی کجا دیده‌اند که مرغ چمن به نرگس عشق ورزیده و این سودا او را به خاک راه نشانده باشد؟ ثانیاً، در این بیت که اصلاً از «مرغ چمن» حرفی به میان نیامده است، سخن از «سرو چمن» است! اما در باب وجه مرجح این بیت، بعضی سختانی گفته‌اند که نویسنده این سطور قصد بازگفتن آن را ندارد. همین قدر می‌گوید که یکی از وجوه اصیل این بیت که ثبت نسخ عتیق قدیم و از آن جمله نسخه طوب قاپوسرای (مورخ ۸۲۲) است، این است:

مرا و سرو چمن را به خاک راه نشانند

زمانه تا قصب ز رکش قباى تو بست

و در فرهنگهای معتبر تازی ذیل ماده «قصب» آمده است: گونه‌ای حریر ایرانی است که در آن رشته‌های زربافته باشند (عندالفرس نسیج من الحریر... مقصّب ای مزرکش [اسم مفعول از «زرکش» پارسی] باسلاک الذهب).^{۱۶}

□ ص ۴۳/س ۱۱:

دل من در هوس بوی تو ای مونس جان

خاک راهی است که در دست نسیم افتادست

در حاشیه بیت بالا آورده‌اند: «ضبط قزوینی [در] هوس روی». ضبط نسخ پنجگانه یعنی «از هوس بوی تو» به سه دلیل ترجیح دازد. سپس دلایل ترجیح را برشمرده ولی فراموش کرده‌اند که متن خود را دقیقاً مطابق نسخ پنجگانه (=از هوس بوی تو) ضبط کنند.

□ ص ۵۲/س ۱۱، ذیل این بیت:

سرشک من که ز طوفان نوح دست ببرد

ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست

فائده غریبی قلمی فرموده‌اند و هی هذو: «ضبط قزوینی دست ببرد» - به صیغه مضارع - است؛ اما چون طوفان نوح واقعه‌ای کهن و باستانی است، «دست ببرد» - به صیغه ماضی - بهتر و معقول‌تر است. (؟) و این سخن آقایان درست بدین می‌ماند که کسی بگوید: «من رستم دستانم». و به او ایراد بگیرند که سخنت خطاست، باید بگویی: «من رستم دستان بودم». چون رستم هزاران سال پیش می‌زیسته است!

□ ص ۵۲/س ۱۸، در حاشیه این بیت:

مرنج حافظ و از دلبران حافظ مجوی

گناه یاغ چه باشد چو این گیاه نرست

آورده‌اند: «عب، خا، جلان، به جای «این گیاه»، «این درخت» دارد، ولی «درخت» با داشتن «خ» خوشاهنگ نیست (؟)؛ در نانی، «گیاه» با «گناه» جناس دارد».

نویسنده این سطور، خلاف نظر مصححان، «درخت» را وجهی مقبول‌تر می‌شناسد و در ترجیح آن، توضیحی را در بایست می‌داند: در نظم و نثر قدیم فارسی، گاه در یک مصراع یا یک بیت یا یک عبارت، دو کلمه یا بیشتر یافته می‌شود که اگر تغییری در نقطه‌ها یا حرکات یا «نقطه‌ها و حرکات» یکی از این دو کلمه یا چند کلمه داده شود یا همزه‌ای حذف گردد یا سرکشی افزوده یا کاسته شود، میان آن دو یا چند کلمه نوعی تناسب (=مراعات نظیر، طباق...) حاصل می‌آید که زیباست و حافظ به ایجاد این گونه زیبایی رغبتی دارد. این صنعت از جمله زیباییهایی است که محققان شعر حافظ - ظاهراً - بدان التفاتی نداشته‌اند. در بیت محل بحث نیز، شاعر به ایجاد همین رابطه میان «درخت» و «گناه» پرداخته است؛ بدین معنی که اگر نقطه «گناه» را برداشته دو نقطه در زیر آن نهیم، «گیاه» می‌شود که با «درخت» و «یاغ» تناسب دارد. اینک نمونه‌های دیگر: «سهل است تلخی می در جنب ذوق مستی»^{۱۷} که «جنب» با تغییر نقطه و حرکت «خ»، «خُنَب» (=خُم) می‌شود و «خُنَب» با «می» و «مستی» و «تلخ» و «ذوق» تناسب دارد. «صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گفت...»^{۱۸} که با حذف نقطه‌های شین «خروش»، «خروس» حاصل می‌گردد که با «صبحدم» و «عرش» متناسب است. «تا درخت دوستی بر کی دهد/ حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم»،^{۱۹} که «بر کی» با افزودن یک سرکش یعنی تبدیل «ک» به «گ» (البته در رسم الخط قدیم «گ» به همان صورت «ک» نوشته می‌شده و گاه سه نقطه روی سرکش آن می‌گذاشته‌اند: ک) و تغییر حرکت آن، «برگی» می‌گردد که با «درخت» و «تخم» ملایم است. «بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم/ به شرط آن که نمایی به کز طبعان دل کورش»،^{۲۰} که با تبدیل «ز» به «ر» در «کز»، «کر» پیدا می‌شود که با «کور» متناسب است. از ذکر نمونه‌های دیگر در شعر حافظ می‌گذریم و به نقل دو شاهد از استعمال این صنعت در آثار منثور پیش از او می‌پردازیم: «... تا این کتاب را که زبده چند هزارساله است، احیایی باشد»،^{۲۱} در این عبارت، «زبده» با تغییر حرف و حرکت «زنده» می‌گردد که

حاشیه:

۱۶) رک: ذکوة المعاجم العربیة، تألیف رینهارت دوزی، ترجمه محمدسلیم النعمی، دارالشؤون الثقافیة العامة، الجزء الثامن (ف - ق)، بغداد ۱۹۷۷، ذیل «قصب» (ص ۲۸۴)

۱۷) دیوان حافظ، ص ۳۰۲.

۱۸) همان، ص ۱۲۵.

۱۹) همان، ص ۲۵۵.

۲۰) دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، جلد اول، تهران ۱۳۶۲، ص ۵۶۲.

۲۱) کلبه و دهنه، انشای ابوالعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۵.

شاید "چنگم" را به تناسب "رود" آورده‌اند ولی آنجا که سخن از گریستن است، از "چشم" رود روان می‌شود، ولی از "چنگ" رود روان نمی‌شود. حافظ خواسته "رود" به معنی "فرزند" را هم بیاورد. "از چشم‌رفتن" معنی "غایب‌شدن" دارد، ولی "از چنگ‌رفتن" یعنی "مردن و از دست‌دادن کسی" و ابهام شعر هم در "چنگ" و "رود" به مضمون شعر اضافه می‌شود. با این همه تفصیل معلوم خواننده نیست که آقایان بالأخره ضبط «چنگ» را مقبول می‌دانند یا مردود؟ باری، معنی اصلی بیت این است: از آن زمان که فرزند عزیزم مرد... چه اگر - آن‌گونه که مصححان پنداشته‌اند - در مصراع نخست سخن از گریستن باشد، صفت «عزیز» برای «رود» (= رودخانه) و قید «از آن دم» برای جمله سخت ناجور می‌نماید. نویسنده این سطور روایت «از آن زمان که ز چنگم برفت رود عزیز» را که هم پشتوانه نقلی نیرومندتری دارد (۸ نسخه از ۹ نسخه خانلری و ۲۳ نسخه از ۳۰ نسخه نیسانی) و هم در آن معنی رساتر و تناسب الفاظ بیشتر است، موجه‌تر می‌شناسد. این نیز گفته آید که حافظ در بیتی دیگر نیز همین تعبیر را بکار داشته است:

از چنگ منش اختر بدمهر بدر برد
آری چه کنم فتنه دور قمری بود^{۲۴}

□ ص ۷۷/س ۷:

دلت به وصل گل ای بلبل سحر خوش باد
که در چمن همه گلبنگ عاشقانه تست
در حاشیه بیت بالا آورده‌اند: «ضبط قزوینی "بلبل صبا" است که مرجوح است و ناپذیرفتنی. زیرا بین "بلبل" و "صبا" که لاجرم اضافه تشبیهی است [کذا؟] هیچگونه وجه شبهی متصور نیست، دیگر این که پشتوانه نقلی "بلبل سحر" نیرومندتر است: ۵ نسخه در برابر ۲ نسخه». آقایان البته درست تشخیص داده‌اند که میان «بلبل» و «صبا» هیچگونه وجه شبهی متصور نیست، چه اساساً - خلاف تصور ایشان - نوع اضافه، تشبیهی نیست و افاضه ادیبان محترم در این باب واقعاً مایه شگفتی است.

□ ص ۸۱/س ۱۱:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست
آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست
پیک گاهی پیامی را شفاهاً ابلاغ می‌کرده و گاه کتباً. پیک حامل حاشیه:

(۲۲) تاریخ و صاف، تألیف عبدالله بن فضل‌الله و صاف، به اهتمام محمد مهدی اریاب اصفهانی، بمبئی، ص ۷.

(۲۳) المعجم فی معانی اشعارالعجم، تألیف شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ص ۳۰۴.

(۲۴) دیوان حافظ، ص ۱۴۶.

با «احیا» نسبت دارد. «... رؤیه را خرگوش‌وار در حیص بیص شرمساری اندازد»^{۲۲} که «رؤیه» (که نام شاعر نامور عرب است: «رؤیه عجاج») با «حیص بیص» (که آن هم نام شاعری دیگر است، تناسب دارد) با حذف همزه به «رویه» فارسی - مخفف «روبه» - بدل می‌شود که با «خرگوش» ربط دارد.

□ ص ۶۶/س ۶، ذیل این بیت:

گنج قارون که فرو می‌رود از قهر هنوز

خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است

افاده فرموده‌اند که: «ضبط قزوینی "فرو می‌شود" است که بی‌عیب و اشکال است، اما "فرو می‌رود" صراحت معنی بیشتری دارد» (؟) صراحتی در «فرو می‌رود» نیست که در «فرو می‌شود» نباشد جز این که آقایان اصول هفتم و هشتم خود را در باقی فرموده، ضبطی کهن و فصیح (و البته اندکی غریب) را به وجهی مانوس و رایج بدل کرده‌اند.

□ ص ۷۱/س ۱۱، ذیل بیت:

ز مشرق سر کوی آفتاب طلعت تو

اگر طلوع کند طالع‌م همایون است

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی "سر کو آفتاب..."، "سر کوی" فصیح‌تر و خوش‌آهنگ‌تر می‌نماید به ویژه آن که پشتوانه نقلی اش هم نیرومند است». مصححان معتقدند که: «کوی» از «کو»، «موی» از «مو»، «روی» از «رو»، «پای» از «پا» و «خدای» از «خدا» فخیم‌تر و فصیح‌تر و سنگین‌تر و باشکوه‌تر است، از این رو کوشیده‌اند همه جا وجه فخیم و فصیح و... را جانشین وجه نافعیم و... نمایند و البته در مواردی هم غافل مانده‌اند. اما در بیت حاضر - به عکس نظر ایشان - «کو» فخیم و فصیح است نه «کوی»؛ چه، «کو» با «تو» (بر وزن «بو») و «خو» و «او» که تلفظ فصیح و رایجی از این ضمیر در قدیم است: برخیز که شمع است و شراب است و من و تو / آواز خروس سحری خاست ز هر سو^{۲۳} و «طلو» در «طلوع» و «همایون» در «همایون» از حیث موسیقایی، هماهنگی دارد و «کوی» مصححان این هماهنگی را برهم می‌زند.

□ ص ۷۱/س ۱۴، ذیل این بیت:

از آن دمی که زچشم برفت رود عزیز

کنار دامن من همچو رود جیحون است

نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان: "از آن زمان که ز چنگم برفت"»

شهرت، آبرو، خودنمایی) دیر راهب و «نام» صلیب سخن به میان می‌آورد و این سه کلمه (جلوه، ناموس و نام) با هم تناسب تمام دارند، جز این، اصلاً «نام» و «ناموس» در عرف قدمای ما تعبیر سخت رایجی است که اتفاقاً حافظ خود نیز آن را به کار داشته است:

ساقی بیار باده که ماه صیام رفت
در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت^{۲۸}

ناموس چند سالة اجداد نیک‌نام
در راه جام و ساقی مهرو نهاده‌ایم^{۲۹}

کوس ناموس تو بر کنگره عرش زینم
علم عشق تو بر بام سماوات بریم^{۳۰}

(در بیت اخیر، «نام» نیامده بلکه «بام» آمده که با تغییر نقطه، «نام» می‌گردد و با «ناموس» تناسب می‌یابد) و نظامی فرماید:

جز این نیست فرقی که ناموس و نام
تو ز آئینه بینی و خسرو ز جام^{۳۱}

باری، مصححان برای حفظ یک مراعات نظیر، این بیت را لفظاً و معنأ ناقص فرموده‌اند: حَفِظْتُ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ.

□ ص ۸۶/س ۱۰: ذیل این بیت:

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی: "بسوخت دیده" و مرجوح است، زیرا حیرت کردن کار دیده نیست، کار عقل است». اولاً، پشتوانه

«بسوخت دیده» - به تعبیر خود مصححان - بسیار نیرومند است (۵ نسخه از ۹ نسخه شادروان دکتر خانلری)، ثانیاً «روی نهفتگی

پری» و «کرشمه حسن» اموری است که با «دیده» سروکار دارد، ثالثاً، چطور حیرت کار دیده نیست؟ مگر حافظ خود نگفته است:

حاشیه:

(۲۵) هفت پیکر، نظامی گنجوی، متن علمی و انتقادی طاهر احمداوغلی محرم اوف، مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۸۷، ص ۴۱۹.

(۲۶) همان، ص ۶۴۷.

(۲۷) کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵، ص ۵۴۰.

(۲۸) دیوان حافظ، ص ۵۸.

(۲۹) دیوان شمس‌الدین محمد حافظ، با تصحیح و تحقیق و مقدمه دکتر محمدرضا جلالی نائینی - دکتر نورانی وصال، انتشارات سخن - نقره، تهران ۱۳۷۲، ص ۳۵۸.

(۳۰) دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۲۵۷.

(۳۱) شرفنامه، حکیم نظامی گنجوی، یادگار و ارمغان وحید دستگردی، مطبوعه ارمغان، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۲۸.

پیام مکتوب، «بیک نامه‌ور» (=نامور) خوانده می‌شده است. نظامی فرماید:

هم بدان بیک نامور (=نامه‌ور) دادش

سوی آن نامور فرستادش^{۲۵}

نامه در مرغ نامور بستم

چون رساند به شاه من رستم^{۲۶}

سعدی فرماید:

ای بیک نامور که خیر می‌بری به دوست

یالیت اگر به جای تو من بودمی رسول^{۲۷}

طبق قاعده رسم‌الخط قدیم فارسی، کلماتی که به «هاء» غیرملفوظ ختم می‌شوند، در اتصال به بسوندهای مختلف، این «هاء» آخر را می‌انداخته و علامت فتحه حرف ماقبل آن را می‌گذاشته‌اند تا مثلاً

«جامها» (=جامه‌ها) با «جامها» (=جام‌ها) و «خانها» (=خانه‌ها)

با «خانها» (=خان‌ها) اشتباه نشود. مصححان ذیل این واژه (=نامور) ده سطر مطلب نه‌چندان مربوط (که بی‌اشکال هم نیست)

قلمی فرموده و در پایان گفته‌اند: «حافظ با این بازی [(?)] خواسته است بیک یار را "نامور" یعنی "نام‌آور" و "صاحب عنوان"

بخواند، چون "بیک" خود به معنی "نامه‌بر" است و "نامور" هر دو معنی را می‌رساند». چنانکه گذشت، این واژه بدین املاء در

آثار پیش از حافظ بسیار متداول بوده و نه حافظ و نه گذشتگان او با استعمال این کلمه بدین هیأت قصد بازی نداشته‌اند و توجیها

آقایان در این باب بنیادی استوار ندارد.

□ ص ۸۵/س ۱۳، ذیل این بیت:

آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست

نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان، سا: "ناموس دیر"؛ با وجود پشتوانه نیرومند که "ناموس" دارد، وجهی برای ترجیح آن به "ناقوس" به

نظر نمی‌رسد بلکه "ناقوس" با توجه به مراعات نظیرش با "دیر" و "راهب" و "صلیب" آنسب است». خلاف نظر آقایان، به اعتقاد

راقم این حروف، رجحان «ناموس» مسلم است، چه گذشته از پشتوانه استوار نقلی (۸ نسخه از ۱۰ نسخه شادروان خانلری و ۲۳

نسخه از ۳۳ نسخه نیساری) معنأ و لفظاً هم رساتر و زیباتر است: شاعر در قبال «جلوه‌دادن» صومعه، از «ناموس» (=آوازه‌گری

حوزه احتساب و دایره منکرات کار دارد، لفظ «انکار» را هم با «محتسب» مناسبت بیشتری است. ثانیاً: با اثبات این ضبط، بیت از طنزی برخوردار می‌شود که هیچگاه «مدعی» نمی‌تواند آن را به وجود آورد: حافظ به ساقی - که حتی وجودش به اعتقاد محتسب گناه است (وجوده ذنب لا یقاس به ذنب) - می‌گوید: نخست شرابی به من ده سپس خدمت محتسب رو و با او بگو: با ما این همه ستیزه‌روی می‌کن، بدین جام بنگر که همانند آن را حتی جمشید هم نداشته است! محتسب بر حسب شغل و وظیفه، دشمن‌ترین دشمنان باده و باده‌پیما و باده‌نوش است و شاعر - که از این معنی نیک آگاه است - از ساقی درمی‌خواهد که برود و با او با ملایمت از مزایای جام باده سخن گوید! آیا شاعر با این تجاهاً قصد ندارد که محتسب جدی و سختگیر و ترش‌روی و دم و دستگاه پر عرض و طول او را به باد ریشخند گیرد - و به تعبیر قدما - بر او فسوس کند؟

□ ص ۱۳۱/س ۱۰، ذیل این بیت:

گرچه صد رود است در چشم روان

زنده‌رود و باغ کاران یاد باد

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی، بدون واو [=زنده‌رود باغ کاران]». اما «زنده‌رود و باغ کاران» درست است، چون «زنده‌رود» متعلق به «باغ کاران» نیست و هر یک نامی برای جایی [کذا] جداگانه است و اگر با کسر هم نوشته شود - به صورت باغ کاران - بهتر است. «باغ کاران یکی از چهار باغ مشهور عهد سلجوقی است (سه باغ دیگر: باغ بکر و باغ فلاسان و باغ احمد سیاه) که در محاسن اصفهان مافروخی ذیل «الباغات الاربع» از آن یاد شده است.^{۳۶} این باغ به روزگار حافظ هنوز آبادان بوده و در بعضی کتب آن عهد هم نام آن آمده است.^{۳۷} باغ کاران بر کرانه شمالی زنده‌رود و جنوب محله خاجو (خواجوی امروزی) و مشرف بر رود و پیوسته به باروی شهر بوده است.^{۳۸} با التفات به مصراع نخستین بیت که شاعر از روانی «صد رود چشمش» سخن می‌گوید، متناسب آن است که در مصراع دوم هم از «زنده‌رود باغ کاران» یاد کند: (زنده‌رود در برابر صد رود و باغ کاران در مقابل

حاشیه:

(۳۲) دیوان حافظ، ص ۵۰.

(۳۳) همان، ص ۱۱۲.

(۳۴) همان، ص ۲۹۷.

(۳۵) همان، ص ۱۳۵.

(۳۶) کتاب محاسن اصفهان، تألیف مفصل بن سعدالمافروخی، تصدی لتصحیحہ السید جلال‌الدین الطهرانی، مکتبة الاقبال، طهران ۱۳۱۲، ص ۵۳.

(۳۷) ترجمه محاسن اصفهان، به قلم حسین بن محمدآوی، به اهتمام عباس اقبال، مجله یادگار، تهران ۱۳۲۸، ص ۲۸.

(۳۸) نصف جهان، تألیف محمد مهدی اصفهانی، به تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، کتابخانه امیرکبیر، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۷۳.

بر این دو دیده حیران من هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم

□ ص ۱۰۴/س ۱۱، ذیل این بیت:

در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست

خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

آورده‌اند: «همه نسخه‌ها همین ضبط را دارند. آقای محمود رکن برآند که «نیاز» متعلق به عاشق/عاشقان و «ناز و حسن» متعلق به معشوق است، لذا اینها را نمی‌توان مترادف به کار برد و هر دو یا هر سه را به عاشق/عاشقان نسبت داد... به نظر می‌رسد حق با ایشان است، اما چون پشتوانه نقلی (ولو در حد یک نسخه) ندارد، حق نداشتیم متن را تغییر بدهیم. قرائت قیاسی و پیشنهادی ایشان چنین است: در نمی‌گیرد نیاز ما و ناز و حسن دوست (لطف سخن حافظ: ۱۹۲)». به نظر راقم این حروف بیت حافظ نیاز به اصلاح ندارد و ایراد جناب رکن از آنجاست که برای واژه «ناز» همان معنی مشهور را در نظر گرفته‌اند، در صورتی که در فرهنگنامه‌های فارسی، «ناز» در معنی «فخر، تفاخر و بزرگ‌منشی» مترادف «کبر» نیز هست و حافظ هم خود این کلمه را چندبار در این معنی به کار برده است: «کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست».^{۳۲} «آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود».^{۳۳} «بگذر ز کبر و ناز که دیده‌ست روزگار».^{۳۴} «کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند».^{۳۵} در بیت حاضر نیز از این واژه همین معنی مراد است و اتفاقاً با نسبت دادن «ناز» به عاشق پارادوکسی ایجاد می‌شود که به «لطف سخن حافظ» می‌افزاید. با این معنی، بیت چنین معنا می‌شود: ما جماعت عاشقان چه کبر و بزرگ‌منشی بفروشیم چه نیاز نشان دهیم، سودی ندارد، اینجا کار بخت و اقبال دارد.

□ ص ۱۰۵/س ۱۰:

ساقی بیار باده و با مدعی بگوی

انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت

در حاشیه بیت بالا آورده‌اند: «ضبط قزوینی، «با محتسب بگوی» و بی‌لطف است زیرا به شیوه «عسس مرا بگیر» رفتار می‌کند، یعنی به ساقی می‌گوید که: به محتسب چنین و چنان بگو، حال آن که نه رابطه حافظ با محتسب خوب است و نه بالطبع و بالتبع رابطه ساقی با محتسب». به نظر مخلص - خلاف رأی مصححان - ضبط قزوینی سرشار از لطف است. اولاً: باده‌نوشی از اموری است که با

نامفهومی همانندند؛ اما وجه حاضر لابد برای آقایان مصححان مفهوم بوده است، ولی حیف که در بیان دریافت خود از آن برای خوانندگان ضنّت ورزیده‌اند.

□ ص ۱۷۱/س ۱۵، ذیل این بیت:

ای کبک خوش‌خرام کجا می‌روی بایست

غزّه مشو که گریه زاهد نماز کرد

نوشته‌اند: «با آن که در هیچ نسخه‌ای «خوش می‌روی به ناز» به جای «کجا می‌روی بایست» نداریم، از زمان چاپ حافظ قزوینی - غنی، چنان هیاهویی به راه افتاد که «کجا می‌روی بایست» بسیار سست و غیرشاعرانه است که نمی‌تواند از حافظ باشد». راقم این سطور سخنی درباب نیک و بد ضبط «که خوش می‌روی به ناز» ندارد، ولی از این به شگفت است که چه‌سان به ضرس قاطع گفته‌اند: این ضبط در هیچ نسخه‌ای نیامده است در صورتی که بجز نسخه‌های چایی قدیم چون «لکهنو» و «قدسی»، دست کم در دو نسخه خطی از نسخی که مستند یکی از نسخه‌های ششگانه مرجع ایشان (=نسخه جلالی - وصال) است نیز این ضبط دیده می‌شود.

□ ص ۱۸۸/س ۷:

عفاالله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد

به عشوه هم پیامی بر سر بیمار می‌آورد

در بیت بالا، کلمه «پیامی» ابهامی ایجاد کرده است که با تبدیل آن به «کمانی» رفع می‌شود. این ضبط گرچه پشتوانه نقلی شناخته شده‌ای ندارد، ولی دو بیت دیگر خود شاعر آن را تأیید می‌نماید: با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم

وه زین کمان که بر سر بیمار می‌کشی

چشم تو خدنگ از سیر جان گذراند

بیمار که دیده‌ست بدین سخت کمانی

در شرح «کمان‌کشی بر سر بیمار» و «کمان آوردن بر سر بیمار» که در طب عامیانه قدیم معمول بوده است و هنوز هم در میان بعض اقوام رایج است شادروان انجوی شیرازی، در حافظ طبع خویش، به نقل از استاد فقید همایی فصلی آورده است که رجوع بدان، توضیح این ابیات را ضروری است.^{۴۰}

□ ص ۲۲۶/س ۱۰، ذیل این مصراع:

هوا مسیح نفس گشت و باد ناهه گشای

گفته‌اند: «عب، خا، نی: «خاک ناهه گشای». خاک ناهه گشایی

حاشیه:

۳۹) حافظ شیراز، به روایت احمد شاملو، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۲۷.

۴۰) دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۵۸، ص ۹۵.

چشمش) از این رو، «زنده‌رود باغ کاران» بسی بر «زنده‌رود و باغ کاران» برتری دارد و البته اضافه «زنده‌رود» به «باغ کاران» نیز به جهت قرب جواربی اشکال است و در فارسی نمونه‌های فراوان دارد. اما این که نوشته‌اند: اگر «باغ» با کسره نوشته شود (=باغ کاران) بهتر است، بهتر نیست بلکه درست منحصرأ با کسره است لاغیر. ظاهراً چون این کلمه در حافظ به روایت شاملو، «باغکاران» (یعنی کسانی که در باغ کار می‌کنند یا باغ را می‌کارند؟) ضبط شده^{۳۹} (و آقای شجریان نیز آن را به همین وجه ناصواب تغنی کرده‌اند) مصححان این صورت را هم قابل ضبط دانسته‌اند!

□ ص ۱۴۰/س ۱۱، ذیل این بیت:

حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

بس طرفه حریفی است کش اکتون بسر افتاد

نوشته‌اند: «مشکل این بیت یکی در «کش» است، یکی در «به سر افتاد». «کش» متشکل از «که» + «اش» است، یعنی: او را به سر افتاد، یعنی: به سراغ او آمد، گیر او آمد، نصیب او شد و حاصل معنی بیت این است که: حافظ که همیشه از خوبان بخت برخوردار داشت و سر زلف آنها در دستش بازیچه بود [کذا]] حالا گرفتار حریفی طرفه شده است که به این زودبها رام نمی‌شود. ضمناً مصراع دوم، رقص ضمیر یعنی جابه‌جاشدن ضمیر «ش» دارد. اصل آن چنین است: اکتون بس طرفه حریفی هست [کذا]] که به سرش افتاده، یعنی به سر وقت او آمده است». به جای این همه تطویل، این معنا را برای بیتی که به نظر آقایان از مشکلات حافظ است پیشنهاد می‌کنیم: حافظ که (در عهد جوانی) زلف (سرکش) زیبارویان زیر دست نوازش او بود (رام او بود) اکتون (در روزگار ناتوانی و پیری) معشوقی بس طرفه بر سر او مسلط شده است. اما جابه‌جاشدن ضمیر «ش» در این بیت مقوله‌ای است از دستور تاریخی و تعبیر آن به «رقص ضمیر» که تعبیری است - اگر درست باشد - هنری، در این باب غلط است.

□ ص ۱۵۳/س ۴:

لب لعل و خط مشکین چو آتش هست و اینش هست

بنازم دلبر خود را که حسش آن و این دارد

بیت بالا در نسخ مختلف صورتهایی گوناگون دارد که همه در

ضبط نمی‌شود. آقایان در لغت‌نامه، «زود خسته‌شدن» و «خوب حرف‌زدن» را هم احتمالاً نخواهند یافت.

□ ص ۲۴۰/س ۱۰، ذیل این بیت:

گر می‌فروش حاجت‌رندان روا کند

ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

نوشته‌اند: «عب، خا، جلان: "دفع ویا کند". جای قی و اسهال و حصبه و ویا در غزل، آن هم در مطلع غزل نیست، حتی اگر ثابت شود که شراب دافع ویاست، جای آن در تحفه حکیم مؤمن است نه در صدر غزل حافظ... "دفع بلا" ترکیبی حافظانه است». اولاً، این لحن ناسزاوار و این لاغ گست - به تعبیر شادروان دهخدا - در شأن ادیب نیست، خاصه در مقامی که سخن روی در بزرگواری چونان خانلری و زریاب و محجوب و جلالی و وصال و ریاحی و رواقی و... دارد؛ ثانیاً، «شیشه پیش طیب بردن» و «مفرح یا قوت» و «جوهر فرد» و «دردسر از خمار» و «گلاب در شراب‌کردن» و «افیون در می‌افگندن» و دهها تعبیر دیگر از این دست نیز در حافظ هست که لابد به حکم مصححان باید از دیوان اخراج و به کتب ذی‌ربط ادخال کرد. ثالثاً، کار آقایان اجتهاد در برابر نص است: سه نسخه از معتبرترین نسخ مرجع ایشان - که هر یک بر چندین نسخه اصیل مستند است - «ویا» ضبط کرده‌اند، آن وقت معظم‌لها می‌خواهند نه با حجتی قوی بل با خوش‌طبعی و ملاحظت آن را به عیب «ناحافظانگی» بی‌اعتبار کنند! از این بزرگواران باید پرسید: راستی حافظانه کدام است؟ ناحافظانه چیست؟ آیا «خر» و «استر» و «مگس» و «عجوزه» و «دیگ» و «تور» و «کیسه» و «وصله» و «ایباغ» در اشعار مسلم‌الصدور حافظ خیلی «حافظانه» است؟

□ ص ۲۴۰/س ۱۹، ذیل این بیت:

در کارخانه‌ای که ره عقل و فضل نیست

فهم ضعیف رای فضولی چرا کند

نوشته‌اند: «"ضعیف رای" به عنوان صفت مرکب درست است یا "فهم ضعیف" رای فضولی چرا کند؟ ما جانب قرائت دوم را می‌گیریم و برآنیم که "رای کردن" - چنانکه در لغت‌نامه دهخدا هم وارد شده است - درست است». آقایان دلیلی بر رأی خویش نیاورده‌اند، ولی اگر کسی - خلاف رأی ایشان - بخواهد جانب قرائت نخست را بگیرد می‌تواند گفت: شاعر از فضولی کردن و هم یا فهمی که رایی ناتوان و سست دارد ناخشنود است نه از رای فضولی کردن و هم یا فهم ناتوان. به نظر می‌رسد وجه نخست لفظاً و معنأً طبیعی‌تر و رساتر باشد. این نیز گفته آید که: حافظ در غزلی

حاشیه:

(۴۱) کتاب چهارمقاله، تألیف نظامی عروضی سمرقندی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، مطبعه بریل، لیدن ۱۹۰۹، ص ۳۷

نمی‌کند». که اتفاقاً خاک هم نافه‌گشایی می‌کند: شعر در توصیف بهار است و نافه‌گشایی خاک در این فصل، گشودن سینه خود و بیرون‌دادن هزاران هزار گل مشکبوی است از دل خویش. فرخی سیستانی هم در وصف بهار سروده است:

خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی‌قیاس

بید را چون پَر طوطی برگ روید بی‌شمار^{۴۱}

□ ص ۲۲۶/س ۱۳:

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ

مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد

در حاشیه بیت بالا آورده‌اند: «سا: "زهد و ریا". قطعاً ضبط قزوینی (زهد ریا) درست است. "زهد و ریا" - یا عطف - درست نیست، حتی غلط است (کذا)». سپس ۱۲ سطر ریز در مراتب فساد «زهد و ریا» داد معنی داده‌اند؛ اما واقع این است که در نسخ مختلف خطی و چاپی «زهدریا» و «زهد و ریا» هر دو آمده و هر دو هم موّجه است و اتفاقاً در همین نسخه قزوینی در غزل ۴۰۷ آمده است: «آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت» و مصحح بزرگواری در حاشیه فرموده‌اند: «چنین است در اغلب نسخ با واو عاطفه ولی سابق در غزل‌های ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۷۵، ۲۳ "زهد و ریا" بدون واو».

□ ص ۲۳۹/س ۱۲، ذیل این بیت:

گر جلوه می‌نمایی و گر طعنه می‌زنی

ما نیستیم معتقد شیخ خودپسند

نوشته‌اند: «عب: "ارطیره می‌نمایی" خا، جلان، سا: "گر طیره می‌نمایی". طیره نمودن را هیچ جا ندیده‌ایم. ترکیب درست و سالمی نمی‌نماید؛ در لغت‌نامه دهخدا هم ثبت نشده است». عرض می‌شود که «سالم نمودن» هم در معنایی که آقایان به کار برده‌اند در لغت‌نامه نیامده است. «طیره» بر وزن «خیره» به معنی «آزرده» و «آزردگی» و «شرمسار» و «شرمساری» است. «طیره نمودن» مانند «طلب نمودن» نیست که «نمودن» در آن - به اصطلاح دستوریان - هم‌کرد باشد؛ بلکه «نمودن» در این ترکیب مستقل است و به معنی «وانمودکردن» و «نشان دادن»، و «طیره نمودن» یعنی «خود را آزرده نشان دادن» است. در این ترکیب، جزء نخست قید است، همچنان که در «سالم نمودن» که به معنی «سالم به نظر آمدن» است، «سالم» قید است. این گونه ترکیبات، معمولاً در لغت‌نامه‌ها

رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

نوشته‌اند: «دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود» بهتر است از «در دامن» که ضبط قزوینی است [ضبط قزوینی: دستم اندر دامن... است] زیرا معنی «دستم اندر دامن ساقی...» این نیست که از سر نیاز دست به دامن ساقی شده بودم بلکه معنی دیگری القاء می‌کند که هرگز منظور خواجه شرم روی و موردپسند او نبوده و نیست. در رسم عشقبازی و شرح مغازله‌ها و صحنه‌های داستانهای عشقی هم سابقه ندارد... مصححان به دنبال این مطلب ده سطر دیگر قلمی کرده‌اند تا دامن پاک شعر حافظ را از لوث این تعبیر پلید تطهیر کنند. در این مقام راقم این حروف به مناسبت، مطلبی را سزاوار یاد کرد می‌داند: در مقدمه نسخه عکسی حافظ خلخال، مباشر طبع، آقای شمس‌الدین خلخال، خلف شادروان سیدعبدالرحیم خلخال (که اکنون ظاهراً نسخه حافظ ملک پدر را به ارث در نوبت دارند) نیز متعرض این ضبط «ناشرمگینانه» و «گناه نابخشودنی» قزوینی گردیده و چون ظاهراً تحت تأثیر سخنان سست و ناتندرست شادروان مسعود فرزند، علامه فقید را ضایع‌کننده حقوق والد مظلوم پنداشته، عرصه‌ای یافته و بی‌محایا بر او تاختن آورده و با سخنانی هوسناکانه و لحنی طیبیت‌آمیز و طنزانگیز در خیال خویش داد پدر از آن ستمگر گرفته است! مع‌الاسف، نه خلخال پسر - که البته فاقد اهلیت لازم بوده است - و نه آقایان محققان نسخه حاضر و نه دیگر پژوهندگانی که بدین ضبط پرداخته‌اند، هیچکدام به نسخه طبع خلخال ننگریسته‌اند تا ببینند این خطا - مانند دهها خطای دیگر - نخست از آن فقید سعید سرزده و از نسخه او - شاید به سهو خطاط - به نسخه علامه شادروان پاگشا گردیده است.

□ ص ۳۲۱/س ۱۰:

دلق حافظ به چه ارزد؟ به می‌اش رنگین کن

وانگهش مست و خراب از ره بازار بیار

ضبط همه نسخ، «از سر بازار بیار» است. معلوم نیست، وجه «از ره بازار» از چه راهی بدین نسخه درآمده است.

□ ص ۳۳۵/س ۹۰:

بدان مثل که شب آستن است، روز از نو

ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز

در ذیل بیت بالا آورده‌اند: «ل: روز از نو»، ضبط قزوینی «روز از تو» که حاکی از هیچ معنایی نیست؛ باز «روز از نو» یعنی «هر روز» توسعاً «هر شبانه‌روزی از نو». ظاهراً به نظر محققان

حاشیه:

۴۲، دیوان حافظ، ص ۲۹۲.

دیگر هم «رای» را به «ضعیفی» صفت کرده است: «که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای». ^{۴۲} و این شاهد می‌نماید که صفت مرکب «ضعیف رای» در توصیف «فهم» یا «وهم» می‌تواند «حافظانه» - به تعبیر مصححان - باشد.

□ ص ۲۶۴/س ۱:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند؟

گره از کار فرو بسته ما بگشایند؟

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند

دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند

بسیاری از حافظ‌خوانان این غزل حافظ را با همین سرآغاز دلپذیر می‌شناسند، اما بعضی نکته‌گیران لحن پرسشی مطلع را با بیت دوم اندکی ناسازگار می‌بینند و ضبطی دیگر از این بیت را که در برخی نسخه‌های اصیل ثبت است و در آن این ناسازواری مشهود نیست، می‌پسندند و آن ضبط این است:

باشد ای دل که در میکده‌ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند

دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند

این ضبط، اختیار خانلری و جلالی و بهروز و نیساری و ضبط محققان، مختار نسخه خلخال است که قزوینی و سایه نیز همان را پسندیده‌اند. به عبارت دیگر، چهار نسخه از پنج نسخه آقایان، «باشد ای دل...» و یک نسخه «بود آیا...» دارد.

□ ص ۲۶۷/س ۱۲، ذیل این بیت:

یاد باد آن که نگارم چو کمر برستی

در رکابش مه نو پیک جهان‌پیما بود

نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان: ... آن که مه من چو کله برستی؛ "کله" را نمی‌بندند، برسر می‌گذارند یا در سر می‌شکنند... پس ضبط قزوینی در اینجا که به جای "کله"، "کمر" دارد، درست است». خوب بود محققان به جای این بحث به یکی از فرهنگهای رایج فارسی - مثلاً آندراج - رجوع می‌کردند و پس از گزارش این واژه (= کلاه‌بستن) این بیت را ملاحظه می‌فرمودند:

تا دید سر برهنگی طفل اشک ما

دریا به دست موج کلاه حباب بست

□ ص ۲۶۹/س ۱۴، ذیل این بیت:

راقم این کلمات این مطلع را براساس نسخ اصیل قدیم، به صورت ذیل درست‌تر و دلپذیرتر می‌انگارد:

خوش‌خبر بادی ای نسیم شمال

کی به ما می‌رسد زمان وصال؟

□ ص ۳۹۳/س ۱۱، ذیل این بیت:

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول

رسد به دولت وصلت نوای من به اصول

نوشته‌اند: «...عب، خا، جلان، سا: رسد به دولت وصلت نوای من به اصول. چون "اصول" اصطلاح موسیقی است و با "توا" می‌خواند، این ضبط بر ضبط قزوینی: رسد به دولت وصل تو کار من به اصول، ترجیح دارد». و به اعتقاد نگارنده این سطور تعبیر صریح و روشن قزوینی: «کار به اصول رسیدن» معنای «نوا به اصول رسیدن» آقایان مصححان بسی برتری دارد، از حیث تناسب الفاظ هم این ضبط از آن چیزی کم نیست، چه، از اتفاق «کار» نیز از مصطلحات قدیم موسیقی ایرانی است.^{۴۵}

□ ص ۳۹۵/س ۲:

سبزپوشان خطت بر گرد لب

همچو مورانند گرد سلسبیل

ذیل غزلی که بیت بالا از آن است نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان، سا این غزل را ندارند». که البته نسخه «خا» (=خانلری) آن را در ملحقات (ص ۱۰۱۹) ضبط کرده و مصحح فقید در مصراع دوم «موران» را به تصحیح قیاسی به «حوران» بدل نموده و فرموده‌اند بر لب سلسبیل «حوران سبزپوش» جمعند نه «موران» آن هم «موران سبز». خوشبختانه تصحیح قیاسی آن بزرگوار را بعضی نسخ شادروان مسعود فرزاد هم تأیید می‌نماید.^{۴۶} این نسخ را محققاً آن مرحوم ندیده بوده است. باری، «موران سبز» در متن آقایان بی‌معناست.

□ ص ۳۹۹/س ۱۳، ذیل این بیت:

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است

تا نگویی که چو عمرم به سر آمد، رستم

نوشته‌اند: «عب: "در ره عاشق"، وزن شعر را خراب می‌کند، همان "در ره عشق"، بهتر است» (?) معلوم نیست آقایان این مصراع را در ترازوی نامیزان کدام عروض سنگ کرده‌اند که این همه

حاشیه:

(۴۳) شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۵۱، جلد سوم، ص ۱۵۵۵.
(۴۴) کلک (ماهنامه فرهنگی و هنری) شماره ۶۰ (اسفند ۱۳۷۳)، ص ۲۸۲.

(۴۵) رک. واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، تألیف مهدی ستایشگر، جلد دوم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵، ص ۲۵۵.

(۴۶) رک. جامع نسخ حافظ، چاپ دانشگاه شیراز، ص ۳۷۰.

گشودن باب توسع به معنی در بستن یکباره قواعد و دستور زبان است! آخر براساس کدام ضابطه «روز از نو» به معنی «هر روز» و «هر روز» به معنی «هر شبانه‌روزی از نو» است؟ البته ضبط مقبول محققان نیز حاکی از هیچ معنایی نیست! در بعض نسخه‌های قدیم (بجز نسخی که مرجع محققان بوده است) و از جمله نسخه خوب مستند سودی بسنوی، شارح حافظ، بیت محل بحث چنین ضبط است که از هر دو صورت منقول آقایان محققاً بهتر است: بدان مثل که شب آبستن است - دور از تو - / ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز.^{۴۳}

□ ص ۳۴۳/س ۱:

دل‌م ریمده لولی‌وشی است شورانگیز

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیز

ذیل بیت بالا فقط نوشته‌اند: «نسخه‌های عب، خا، نی، جلان: دل‌م ربوده» و شادروان دکتر محمدجعفر محبوب برای وجه مختار آقایان (=دل‌م ریمده...) «معنی درست و دقیقی نمی‌بیند» و می‌فرماید: «ربوده‌شدن دل از سوی یار لولی‌وش دقیق‌تر و روشن‌تر است»^{۴۴}

□ ص ۳۵۵/س ۱۸:

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش

گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

در حاشیه بیت بالا، بحثی را زنده کرده‌اند که به تعبیر قدما دیری است تا مرده است و آن این که: «شُد» (=شَوْد) درست است یا «شُد»؟ و در نهایت پس از مبلغی چون و چرا «شُد» را پذیرفته و افاده دستوری فرموده‌اند که: در متون قدیم «شُد» در معنای «شود» بسیار مستعمل است، از آن جمله در مصراع دوم بیت زیر از مثنوی مولانا جلال‌الدین مولوی:

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

که ظاهراً سهو نموده‌اند، چه، در این مصراع «شُد» مصدر مرخّم است نه فعل ماضی در معنی مستقبل محقق الوقوع. در حافظ‌نامه نیز به همین بیت در همین معنی استشهاد شده است.

□ ص ۳۸۲/س ۵:

مهندس فلکی راه دیر شش‌جهتی

چنان بیست که ره نیست زیر دیر مفاک

ضبط نسخه‌های عب، خا، نی، جلان به جای «دیر مفاک»، «دام مفاک» است و این هر دو وجه - خاصه ضبط آقایان - سزاوار تأمل است که آسان از آن گذشته‌اند.

□ ص ۳۸۷/س ۱:

خوش‌خبر باشی ای نسیم شمال

که به ما می‌رسد زمان وصال

که در «خطاشوی» نیست و از دیدۀ محققان پوشیده مانده است: اولاً، میان «ابر» و مادۀ «پوشیدن» تناسبی هست؛ ثانیاً، «خطاپوشی ابر» با فرمان «بیبار» بدین معنی است که «خطا» را با «شستن» پوشیده دارد و این وجه با غرابتی که میان «باریدن» و «پوشیدن» هست، بسیار شاعرانه‌تر از «خطاشوی» است که در آن هیچ پیچ و تاب هنری نیست.

□ ص ۴۶۶/س ۱۲، ذیل این بیت:

تا درخت دوستی کی بر دهد

حاليا رفتیم و تخمی کاشتیم

نوشته‌اند: «کی بر دهد» بهتر است از ضبط قزوینی: «بر کی دهد». پیش از این (در ۱۸/۵۲) ظرافتی را که در این ضبط قزوینی نهفته است بیان داشتیم و مکرر نمی‌کنیم.

□ ص ۴۹۱/س ۱۵،

بیبار ای شمع اشک از چشم خونین

که سوز دل شود بر خلق روشن

در توجیه ضبط مصراع دوم گفته‌اند: «این ضبط بر ضبط قزوینی: "که شد سوز دلت بر خلق روشن" ترجیح دارد و اصلاح شد، [چه]. اگر سوز دل شمع روشن شده باشد، دیگر نیازی به اشک باریدن نیست». معنی بیت بر حسب ضبط مصححان چنین است: ای شمع از چشم خونین اشک بیبار تا سوز دلت بر خلق آشکار شود و همگان بر درد نهانت آگاه شوند. اما به اعتقاد نویسنده این کلمات، معنایی که از ضبط قزوینی برمی‌آید بس ظریف‌تر از معنای ضبط آقایان است. معنی بیت بنا بر ضبط قزوینی چنین است: ای شمع از چشم خونین (بر بدبختی خود) اشک بیبار، زیرا غم نهانیات بر مردمان آشکار شد و رسوای خاص و عام شدی. معلوم است که گریه شاعر برای آن است که رازش به عالم سمر شده است. باری، توجیهی که مصححان از وجه مختار خویش دارند، نادلپذیر است.

□ ص ۵۱۰/س ۱۵،

بیبار باده که دوشم سروش عالم غیب

نوید داد که عام است فیض رحمت او

در حاشیۀ بیت بالا آورده‌اند: «[ضبط متن] خیلی بهتر از ضبط قزوینی است: "بیا که دوش به مستی سروش عالم غیب". "باده" مصراع اول و "گناه باده‌نوشی" توجیهی برای عام بودن فیض رحمت او در مصراع دوم دارد. پس همین ضبط این پنج نسخه را اختیار می‌کنیم». و به نظر مخلص، ضبط قزوینی از ظرافت رندانه‌ای برخوردار است که ضبط مصححان فاقد آن است و آن این است: سروش عالم غیب وقتی نوید عام بودن فیض رحمت خدای را به شاعر می‌رساند که او مست است. یعنی این دلیری و بی‌پروایی در او هست که ناهراسان از کيفر دوزخ در شراب افتد و

پارسنگ داشته است؟ و شگفتا که حضرات مصححان، هردو، کم‌وبیش طبع نظم دارند یا به تعبیر تذکره‌نویسان عهد صفوی از موزونان عصرند. باری، این مصراع با هر دو کلمه (=عاشق/ عشق) در میزان عروض وزنی تمام دارد.

□ ص ۴۰۶/س ۱۴،

از خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

در حاشیۀ بیت بالا آورده‌اند: «عب، خا، نی، جلان، سا ۲» از خلاف آمد، ضبط قزوینی "در خلاف آمد"، ضبط این پنج نسخه فصیح‌تر است. مخلص نمی‌داند مصححان بر بنیاد چه ملاکی به فصاحت بیشتر آن پنج نسخه حکم داده‌اند، حال آن که اگر مطابق اصول موضوعۀ خویش «به کاربردهای قدما و سنت و سلیقه‌های شعر» روزگار حافظ و پیش از او توجه می‌نمودند، «در خلاف آمد» را به مراتب از وجه مختار خویش اصیل‌تر و فصیح‌تر می‌یافتند.

□ ص ۴۲۵/س ۱۵، ذیل این بیت:

گر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی

چون صبح بر آفاق جهان سر بفرزم

نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان: "در آفاق جهان سر بفرزم". سر در آفاق نمی‌فرازند، بر آفاق می‌فرازند. جای تعجب است که شادروان دکتر خانلری با آن سخن‌شناسی چگونه این ضبط را برگزیده. متن قزوینی بسیار بهتر است». «آفاق جهان» سقف فلک نیست که کسی بر آن سر بساید و سر بفرزد، بلکه «آفاق جهان»، گرداگرد عالم، کرانه‌های گیتی، اطراف جهان، دورادور زمین... است و معلوم است نه بر این آفاق بلکه در این آفاق به افتخار لطف و عنایت دوست می‌توان سرفرازی کرد و بر عالمیان از کران تا کران گیتی فخر نمود. آری اتفاقاً شادروان دکتر خانلری به تأیید نظر و نیروی همان سخن‌شناسی که آقایان در او سراغ داشته‌اند، ضبط درست را برگزیده است، رحمه‌الله علیه.

□ ص ۴۳۱/س ۱۴، ذیل این بیت:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

نوشته‌اند: «ضبط قزوینی [از مصراع دوم]: من چرا باغ جهان را به جوی نفروشم... در گوش ما بسیار آشناست» و البته ضبط قزوینی چنین نیست، بلکه چنین است: من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم.

□ ص ۴۶۴/س ۱۳، ذیل این بیت:

آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش بیبار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ام

آورده‌اند: «ضبط قزوینی "خطاپوش". البته "خطاشوی" درست و "خطاپوش" غلط است...». اتفاقاً در «خطاپوش» ظرافتی هست

مستان باشد، حال آن که در وجه مختار آقایان، شاعر موجودی محتاط است، بدین معنی که پس از اطمینان از عام بودن فیض رحمت الهی، یاده خیر می‌کند!

□ ص ۵۲۲/س ۱۰:

جان‌پرور است قصهٔ ارباب معرفت

رمزی برو بیرس و حدیثی بیا بگو

از منابع پنجگانهٔ شادروان استاد خانلری، چهار نسخه، «هان بر در است» و یک نسخه «جان‌پرور است» دارد. به نظر استاد فقید مرحوم دکتر محمدجعفر محجوب، با توجه به کلمهٔ «قصه» - که معنی آن عرض حال و بت شکوی و شکایت‌نامه است -، «هان بر در» ضبطی دقیق و روشن است و «جان‌پرور» معنی درست و دقیقی ندارد.^{۴۷}

□ ص ۵۳۴/س ۷:

گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست

که شود فصل بهار از می ناب آلوده
نویسندهٔ این سطور ضبط «جان و جهان» را - که ضبط نسخ عب و خا و نی و سا است - بر «جان جهان» آقایان ترجیح می‌نهد و خوانندگان را برای اطلاع از چگونگی این تعبیر رایج قدیم به مقالهٔ نفیس استاد معظم جناب آقای دکتر محمدامین ریاحی حوالت می‌دهد.^{۴۸}

□ ص ۵۴۹/س ۱۲:

گرجان به تن ببینی مشغول کار او شو

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی

مصراع نخست بیت بالا معنی درستی ندارد و نسخه بدلهای نیز راهی به دهی نمی‌برند. در حافظ به سعی سایه، این مصراع چنین ضبط شده است: «گر خود بتی ببینی مشغول کار او شو... و در حاشیهٔ آن، این شرح آمده است: «در عبارت "گرجان به تن ببینی" معنای درست و روشنی ندارد، علامهٔ قزوینی هم در حاشیه نوشته‌اند در "ح" فقط؟ نسخه‌های دیگر هم در نظر اول گره از کار نمی‌گشاید. حدس دکتر شفیعی کدکنی این بود که دو کلمهٔ "جان بتن" باید تحریف باشد و با توجه به نسخهٔ ۷ [نسخهٔ مورخ ۸۲۱ متعلق به کتابخانهٔ دکتر اصغر مهدوی] که میان "گر خود" و "ببینی" جای یک کلمه خالی است و نسخهٔ ۸ [نسخهٔ مورخ ۸۲۲ متعلق به کتابخانهٔ طوب قاپو سرای استانبول] "گر خود دوی" یقین کرد که صورت اصلی مصراع "گر خود بتی ببینی" بوده است. سابقهٔ مضمون هم این را تأیید می‌کند و من شک ندارم که حدس و دریافت دکتر شفیعی کدکنی صائب و کشفی محققانه است و بدین صورت، گمان می‌کنم، گوهری از گردوخاک ویرانه‌های نسخه‌های کهن بیرون کشیده شده است».^{۴۹} استاد فقید، شادروان دکتر محجوب نیز این صورت پیشنهادی استاد شفیعی را سخت ستوده و

آن را حلال مشکل بیت شناخته است.^{۵۰} اما مصححان یا لحنی به شهد ظرافت و چاشنی ملاحظت آمیخته فرموده‌اند: «این ضبط هم‌چندان معنایی ندارد، مگر زیباروی و بت و صنم قحط بوده است؟ لطفی در این انتخاب آقای سایه نیست». سپس خود بیت را نکته‌سنجانه چنین معنی کرده‌اند: «مقصود خواجه این است که اگر جانی در تن داری صرف معشوق کن. یا این که هر جاندار [کذا] دیگری بیرستی بهتر از خودپرستی است». فاعتبروا... خوب بود آقایان که وجه مختار سایه را این‌گونه به ریشخند گرفته‌اند، خود این سان پریشان سخن نمی‌رانند.

□ ص ۵۸۸/س ۱۰، ذیل این بیت:

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت

زلف شمشاد قدی ساعد سیم اندامی

نوشته‌اند: «خا، جلان: "ساق شمشاد قدی". در فصل نکته‌های حافظ جاوید (ص ۳۴۹) زیر عنوان "دستگیری" آمده است که مقصود حافظ این نیست که دست او زلف و ساعد یاری را نگرفت، بلکه دریغ او از بی‌فراگیری است که زلف و ساعد کسی دست حافظ افتاده را نگرفته: مگر زنجیر مویی گیردم دست. پس موضوع ساق بکلی منتفی است و متن قزوینی درست است». برای محرر این سطور - هر چه تأمل می‌کند - «موضوع ساق» منتفی نیست. آخر چه فرقی میان «ساق» و «زلف» است که با یکی «دریغ از بی‌فراگیری» موضوع پیدا می‌کند و با دیگری نه؟ باری، به نظر مخلص، «ساق» در این بیت، علاوه بر تناسب با «دست» و «ساعد» و هم‌نواپی با «مسکین» و «ساعد» و «سیم» و «دست» معنأ نیز هوس‌انگیزتر از «زلف» است.

□ ص ۵۵۹/س ۱۱:

بد رندان مگو ای شیخ و هش‌دار

که یا حکم خدایی کینه‌داری

در حاشیهٔ این بیت توضیحاً آورده‌اند که: «حکم خدا و شرع است که بد نگویند و تهمت نزنند و از غیبت بپرهیزند». شگفتا! مصححان تصور فرموده‌اند که: مراد شاعر از حکم خدایی نهی از غیبت برادران مسلم است و شیخ که بد رندان را می‌گوید با این دستور الهی کینه دارد! آقایان در این شرح خویش حافظ را تا حد یکی از مذکران روستا پایین آورده‌اند. حکم خدایی مشیت اوست که یکی را رند سیاه‌نامه خواسته است و دیگری را پارسای سپید

حاشیه:

(۴۷) کلک، شمارهٔ ۶۰ (اسفند ۱۳۷۳)، ص ۲۹۴.

(۴۸) گلگشت در شعر و اندیشهٔ حافظ، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۶۷.

(۴۹) حافظ به سعی سایه، ص ۳۲.

(۵۰) کلک، شمارهٔ ۶۰ (اسفند ۱۳۷۳)، ص ۳۰۹.

هم گفته است: «مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد»،^{۵۶} «به بوی آن که دگر نو بهار باز آید»^{۵۷} ثانیاً، چرا به جای «باره»، «بار» را انتخاب نکرده‌اند که در معنی یا «باره» یکی است ولی در لفظ با «بهار» سجعی پیدا می‌کند که مصراع با آن صلابت می‌یابد.

□ ص ۶۲۶/س ۱۳، ذیل این بیت:

بر رهگذرت بسته‌ام از دیده دوصد جوی

تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آیی
نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان: "بر خاک درت بسته‌ام". جوی آب از رهگذر می‌گذرد و بر خاک در، جوی نمی‌بندند. متن قزوینی ترجیح دارد». محققان محترم ظاهراً در شرح این بیت از یاد برده‌اند که گوینده این سخن شاعر است نه مهندس شبکه‌های آب‌رسانی! اما ایراد جانانه‌تر بدین شعر می‌توانست چنین باشد که: مگر می‌شود از چشم یا چشمان کسی دویست جوی روان باشد؟ گذشته از این سخنان، به نظر راقم این حروف، وجه مردود آقایان (=بر خاک درت بسته‌ام از دیده دوصد جوی) این برتری را بر صورت مقبول ایشان (=بر رهگذرت بسته‌ام از دیده دوصد جوی) دارد که «بدر آیی» در مصراع دوم (=تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آیی) با ذکر «در» (=درت) در مصراع اول به قرینه متممی می‌یابد که معنی آن با آن متمم رساتر است. در این صورت مفهوم بیت چنین می‌شود: بر خاک در خانه تو از چشم خویش صد جوی بسته‌ام بدان امید که تو چون سرو خرامان (از در) به در آیی (=بیرون خرامی).

□ ص ۶۲۹/س ۱۷، ذیل این بیت:

دُر ز شوق برآرد ماهیان به نثار

اگر سفینه حافظ رسد به دریایی

نوشته‌اند: «عب، خا، نی، جلان: "حافظ بری به دریایی". ترجیحی در این ضبط نمی‌بینیم. قرار نیست کسی سفینه (خواه کشتی باشد خواه جنگ اشعار) حافظ را به دریا ببرد ([؟]). متن قزوینی منطقی‌تر و پذیرفتنی‌تر است». شگفتا! قرار نیست (و منطقی هم نیست) که کسی سفینه حافظ را به دریا ببرد ولی قرار هست (و لابد منطقی هم هست) که سفینه حافظ خودش به دریا برسد! اتفاقاً در وجه نامرغوب آقایان علاوه بر هماوایی میان بعض حروف

حاشیه:

(۵۱) دیوان حافظ، ص ۱۱۲.

(۵۲) همان، ص ۲۱۳.

(۵۳) همان، ص ۱۲۷.

(۵۴) همان، ص ۱۰۱.

(۵۵) حافظ از دیدگاه علامه محمد قزوینی، به کوشش اسمعیل صارمی،

انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۷، ص ۲۳۳.

(۵۶) دیوان حافظ، ص ۱۱۸.

(۵۷) همان، ص ۱۵۹.

جامه؛ یهدی من یشاء و یضِلُّ من یشاء و آن که بد ما رندان را بگوید با این حکم خداوندی کینه دارد. این مضمون را حافظ بارها سروده است.

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند

هر آن قسمت که آنجارت از آن افزون نخواهد شد^{۵۱}

عیب مکن به رندی و بد نامی ای حکیم

کاین بسود سرنوشت ز دیوان قسمتم^{۵۲}

مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند

که اعتراض بر اسرار علم غیب کند^{۵۳}

نصیحت‌گوی رندان را که با حکم خدا جنگ است

دلش بس تنگ می‌بینم مگر ساغر نمی‌گیرد^{۵۴}

□ ص ۶۰۳/س ۱:

احمدالله علی معدلة السلطانی [[کذا]]

احمد شیخ اویس حسن ایلخانی

در حاشیه این بیت افاده فرموده‌اند که: «ضبط درست این عنوان "ایلکانی" [[به جای ایلخانی است]] و طبق تحقیق قزوینی شاید "علکانی" بوده...». آنچه به شادروان علامه قزوینی منسوب داشته‌اند کذب محض است و آنچه آن بزرگ در این باب فرموده است اتفاقاً خلاف سخنی است که بدو نسبت داده‌اند. خلاصه قول علامه در تحقیق این واژه چنین است: «... از مجموع... قراین می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً به نحو قطع و یقین خود حافظ در این بیت "ایلخانی" فرموده بوده نه "ایلکانی" و تصحیح آن به "ایلکانی" تصحیح قیاسی مصنوعی اجتهادی است در نتیجه عدم تتبع یا تتبع ناقص...»^{۵۵} در بیتی که نقل کرده‌اند نیز مصراع نخست بر حسب قواعد دستوری زبان عرب باید چنین باشد: احمدالله علی معدلة السلطانی و کسره «ن» به ضرورت وزن و قاعده عروض عربی با اشباع خوانده می‌شود.

□ ص ۶۱۹/س ۵:

شکر آن را که دگرباره رسیدی به بهار

بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی

در مصراع نخست بیت بالا، به جای «دگرباره» بعض نسخ «دگر باز» دارند. از این رو در حاشیه آمده است که: «عقیده دارم [ظاهراً نویسنده این حواشی یکی از مصححان، آقای خرمشاهی است] که "دگر باز" درست نیست و "دگر" همان معنی "باز" را دارد. در بعضی نسخه‌ها "دگرباره رسیدی" است که بسیار بهتر است... لذا حتماً "دگرباره" را انتخاب می‌کنیم». اولاً، «دگر» و «باز» هردو قید یا یک معنی نیستند که به زائد بودن یکی حکم شود. «باز» پیشاوند فعل «رسیدی» است (=باز رسیدی) و استعمال این پیشاوند همراه با قید «دگر» نادرست نیست. حافظ باز

کلمات «برآرند» و «بری» و «دریا»، معنأً تضادى بين «آرند» و «برى» (آوردن و بردن) و گونه‌اى موسيقى ميان «برى» و «برآ» (در «برآرند») هست که در وجه مختار ایشان نيست.

□ ص ۶۵۵/س ۱۸:

وکیل قاضيم اندر گذر کمين کرده است

به کف قبالة دعوى چو مار شيوايى

ظاهراً در اين بيت همه منابع به جاي «شيوايى»، «شيدايى» دارند، ولى مصححان با توجه به ريشه پهلوى و اوستايى اين کلمه، آن را بدین صورت تبديل نموده‌اند و اين کار ایشان خلاف شيوة درست علمى است. ما بسيار واژه‌ها مى‌شناسيم که در اصل پهلوى و اوستايى يا حتى عربى به صورتى است و چون به فارسى درى درآمده صورتى ديگر يافته و امروز آن صورت محرف يا مغير رايج است، فى المثل نام «اسفنديار» در اصل «اسفندياد» و «تهمينه»، «تهميمه» و «فرنگيس»، «فرنگيس» (و اين صورت هم در اصل «کسيفر») و «کافر»، «کافر» و «مؤذن»، «مؤذن» و... است. «شيدا» نيز چنين واژه‌اى است. اتفاقاً پيش از حافظ، کمال‌الدين اسماعيل اصفهانى (از شاعران مورد توجه حافظ) هم بيتى دارد که ناظر به استعمال اين واژه به همين هيات محرف است. البته شاعر در اين بيت، «شيدا» را در معنى «ديوانه» و «آشفته» به کار برده ولى به صورتى که با «مار» ابهام تناسب دارد و معلوم است که در اين وضع به هيچ وجه نمى‌توان آن را به «شيوا» بدل کرد؛ بيت اين است:

سياه ماري بينى بر آتشی پيچان

تو نام چهره و زلفش کنى ز شيدايى^{۵۸}

اما افاده‌اى که به دنبال تصحيح اين کلمه، در معنى آن کرده‌اند از غرائب افادات است؛ فرموده‌اند: «مار شيوا» با «شيوا» يکى از خدايان بزرگ هندو که مجسمه‌اش به صورت مردى عبوس است که مارهايى بر گردنش مى‌لوند (کذا!) يکى است!^{۵۹}

□ ص ۶۵۶/س ۱۶:

بسته بر آخور او استرمن جو مى‌خورد

تيزه افشاند به من گفتم مرا مى‌داني؟

«تيزه افشاند» يعنى چه؟ چنانکه در بعض نسخ مرجع قزوينى آمده، اين تعبير «تُبره افشاند» (=توبره افشاند) است. «تُبره» (=توبره) به همين هيات مخفف در فرهنگ آندراج ثبت شده و اتفاقاً شاهد استعمال آن هم همين بيت حافظ است.

*

سخن پر دراز شد و چه مى‌توان کرد، حديث حافظ است و چون حديث وى آيد سخن دراز شود. اما پيش از ختم کلام اين نيز گفته آيد که اين کتاب از بعض لغزش‌هاى ديگر و از آن جمله خطاهائى چابى هم مصون نمانده که نمونه را بر خى نموده مى‌شود:

غزل نخست ديوان شماره ۱۲ دارد و غزل دوازدهم شماره ۱: اَوَّلُ الدَّنِ الدَّرْدَى/ صفحه ۳۶، بيت دوم: «خمره» غلط، «خمر» درست / صفحه ۴۲، حاشيه ۲: ضبط نسخه‌هاى عب، خا، نى، جلان، سا ذکر نشده است / صفحه ۵۰، بيت ۳: «بينى» غلط، «بينى» درست / صفحه ۶۲، حاشيه ۶: ضبط نسخه‌هاى عب، خا، نى، جلان، سا، ثبت نشده است / صفحه ۱۲۵، حاشيه ۷: ضبط قزوينى: «از دنيا» غلط، «از دنى» درست / صفحه ۱۴۵، بيت ۵: «چو» غلط، «چون» درست / صفحه ۱۸۵، حاشيه ۱۰: «رياضيت» غلط، «رياضت» درست / صفحه ۱۹۱، حاشيه ۵: «نودستان» غلط، «نودولتان» درست / صفحه ۲۱۹، حاشيه ۲: «خون چکيدن از گل» غلط، «خون چکيدن از شاخ گل» درست / صفحه ۲۵۸، بيت ۹: «صحت» غلط، «صحت» درست / صفحه ۳۳۷، حاشيه ۱: «در قالب» غلط، «در غالب» درست / صفحه ۳۴۰، بيت ۳: «چو» غلط، «چون» درست / صفحه ۴۲۰، حاشيه ۵: «بايد بيرون کشيد» غلط، «بيرون کشيد بايد» درست / صفحه ۴۷۴، بيت ۶: «چو» غلط، «چون» درست / صفحه ۵۴۲، بيت ۶: «يعما» غلط، «يعما» درست / صفحه ۶۰۰: شماره غزل اين صفحه ۴۷۳ درست است / صفحه ۶۲۳، بيت ۱۱: «پوتوى» غلط، «پرتوى» درست / صفحه ۶۵۱، قطعه ۸ به عنوان غزل شماره ۱۰۷ نيز در بخش غزله‌ها آمده است / صفحه ۶۵۷، بيت اول: «صبعةالله» غلط، «صبغةالله» درست / صفحه ۳۳۷، حاشيه ۱: نوشته‌اند: «ابيات اين غزل (= ۲۶۱) با غزل پيشين (= ۲۶۰) درهم آميخته است» و چنين غزلى که ابيات آن با غزل ۲۶۱ آميخته باشد، پيش از غزل ۲۶۰ نيامده است، بلکه غزل منظور غزل شماره ۲۵۸ است؛ نيز در صفحه ۵۴۸، حاشيه ۱، نوشته‌اند: «غالب بيت‌هاى اين غزل (= ۴۳۳) ... با غزل قبلى (= ۴۳۲) مختلط شده» و غزل ۴۳۲ غزل منظور نظر نيست بل غزل ۴۳۴ است.

اين اشتباهات از آنجا ناشى است که ظاهراً دستيار محققان، خانم طاهره خرمشاهى، بدون اطلاع آقاىان و استشاره با ایشان، به سائقه ذوق خويش، ترتيب غزله‌ها را - چنانکه در چاپ قزوينى است - اندکى به هم زده‌اند. از اين رو، گاه ارجاعات محققان - که بر اساس ترتيب طبع قزوينى است - با نظم دستيار نمى‌خواند. والسلام.

حاشيه:

۵۸) ديوان خلاق المعانى ابوالفضل کمال‌الدين اسماعيل اصفهانى، به اهتمام حسين بحر العلومى، کتابفروشى دهخدا، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۴.

۵۹) «شيوا»، خداى هندى، در زبان باستانى آن طايفه به معنى «خجسته» و «فرخنده» و «سعادت‌مند» است (رک. دائرة المعارف فارسى مصاحب ذيل «شيوا» و مشرق زمين گاهواره تمدن، تأليف ويل دورانت، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، جلد اول، تهران ۱۳۶۵، ص ۵۸۰) و «شيوا» (صفت مار) در اوستا به معنى «زودخنده» و «چست و چالاک» است (رک. برهان قاطع، به اهتمام دکتر معين، کتابخانه زوار، تهران ۱۳۳۱، ص ۱۳۱۹) و ظاهراً هيچ پيوندى ميان اين دو واژه نيست.